



# سلسله در سنجایی در باره معرفت دینی (۴) نقد و بررسی ادله «قبضی و بسطی» تئوریک شریعت

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

## چکیده

یکی از روشهایی که در غرب برای رفع تعارض میان متون دینی و علم مطرح شده تصحیح فهم دینی است. «تئوری قبض و بسط» که مایه های اصلی آن از این روش اخذ گردیده است مستند به: ۱- استقرای فرد بالذات ۲- پارادوکس تأیید ۳- ارتباط همه اشیا بر اساس قانون علیت ۴- هندسه معرفت مستند است به:

فیلسوف معاصر حضرت آیه الله مصباح یزدی در این بحث، هریک از ادله فوق را بطور جداگانه مورد نقد و بررسی قرار داده و نکات ضعف و استدلالهای ناتمام را تبیین فرموده اند.

### پیشینه تئوری قبض و بسط

قبلاً گفتیم از زمانی که تعارض بین پیشرفتهای علمی و نتایج تحقیقات تجربی با ظواهر کتاب مقدس (تورات و انجیل) مورد قبول آنها معلوم شد، کسانی درصدد برآمدند که راهی برای حل این تعارض بیابند. کارهایی انجام شد از جمله اینکه گفتند باید فهمان را دربارهٔ دین و کتاب مقدس تصحیح کنیم. علم چیزهایی را ثابت کرده است که قابل نقض نیست پس آنچه ما از کتاب مقدس می فهمیدیم درست نبوده است. این نظریه به گونه‌های مختلف ظاهر شد و بالاخره موج آن به سایر مناطق و ادیان از جمله کشورهای اسلامی رسید. روشنفکران مسلمان هم به تبعیت از آنان گفتند: ما هم باید فهمان را در مورد دین عوض کنیم و تئوری قبض و بسط شریعت یکی از اقداماتی است که در این راستا انجام شده است.

### بررسی ادله تئوری

مطالب بسیار گوناگون پیرامون این مبحث بیان شده است ما سعی کردیم در میان انبوه مطالب بیان شده، خط مستقیمی بین مدعا و دلایل آن پیدا کنیم. چون بررسی جزء جزء این مطالب بسیار به طول می انجامد و شاید قسمت اعظم آن هم اتلاف وقت باشد، حاصل مدعا این است. فهم ما نسبت به همه چیز در حال تحول است و هیچ چیز از این قاعده مستثنا نیست؛ حتی خود این مطلب؛ این نص صریح بود که از کتاب قبض و بسط تئوریک شریعت نقل کردم.

وقتی می گوئیم فهم نسبت به همه چیزها در حال تحول است، طبعاً فهم ما نسبت به معارف دینی هم همین حال را خواهد داشت؛ پس نباید تصور کرد که معرفت دینی از سایر دانستیهای بشر استثنا شده، و فهم ما در این رابطه ثابت است. بنابراین مدعا این است که فهم ما از شریعت تغییر می کند. گفتیم چند نوع استدلال از مجموع بیانات کتاب استفاده می شود.

## ۱- استقرای فرد بالذات

دلیل اول استقرایی است که به همین‌گونه تعبیر شده است گرچه بعداً گفته شده که این استقرا مصطلح نیست بلکه منظور فرد بالذات است. توضیح آنکه: علما در زمانی آیه‌ای را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند و در زمانی به شکل دیگری. همچنین برداشتهای ایشان از سایر نصوص دینی متفاوت بوده است. از بررسی این موارد می‌فهمیم که معرفت دینی هم مثل سایر معارف دستخوش تحول و تغییر واقع می‌شود.

همانطور که قبلاً اشاره شد، ما باید بر اصل مدعا تکیه بکنیم و ببینیم دقیقاً مدعا چیست. اگر کسی بگوید بعضی از معرفتها و برداشتهای دینی در طول تاریخ تغییر کرده است، این چیزی نیست که کسی آن را انکار کند. کلام در این است که آیا تمام معارف دینی تغییر می‌کند یا بعضی از آنها تغییر می‌کند. اگر منظور موجهه جزئیه است بحثی نداریم و احتیاج به گفتگو ندارد. آنچه قابل بحث است این است که همه فهمهای ما از امور دینی تغییر کند. اگر دلیلی آورده می‌شود باید این موجهه کلیه را اثبات بکند نه اینکه تغییر بعضی از فهمها را اثبات بکند. در کتاب قبض و بسط ثوریک شریعت ده مورد از مطالبی که تحولات علمی، موجب تغییر نظریه‌ها شده جمع‌آوری شده است.

اگر این ده مورد صحیح باشد یا حتی صد مورد هم نشان بدهید که فهم ما از امور دینی در اثر تحولات علوم تغییر کرده است باز هم قضیه کلیه اثبات نمی‌شود، مگر همه معارف دینی همین چند تا است. بعضی از فقها گفته‌اند که فقط نماز بیش از دو هزار مسأله دارد یعنی دو هزار معرفت نسبت به نماز داریم. از سوی دیگر فهم همه مسلمانان با همه اختلافاتی که در مذاهبشان هست در عمده مسائل و معارف دینی مورد اتفاق است. همچنین درباره اخلاقیات و عقاید، مسائل زیادی مورد اتفاق همه فرقه‌های مسلمانها در طول تاریخ بوده و هست. پس نشان دادن چند مورد تغییر، دلیل استقرایی نمی‌شود. از سوی دیگر، دلیل استقرایی مفید یقین نیست. بعدها ادعا شده است که نمی‌خواهیم با دلیل استقرایی این مطلب را ثابت کنیم. ما

اگر یک مورد تغییر داشته باشیم، می‌توانیم از راه کشف خواص فرد بالذات، آن قاعده کلی را اثبات کنیم. اگر یک فرد بالذات را شناختیم و دیدیم که خواصی دارد خواهیم دانست که آن ماهیت، این خواص را دارد. وقتی آن ماهیت دارای این خواص است پس هر جا آن ماهیت وجود داشت این خواص خواهد بود. با توجه به یک فرد می‌توانیم حکم را برای همه افراد اثبات کنیم. این دلیل بر اساس یک قاعده فلسفی اقامه شده و مبتنی است بر اینکه اشیاء ماهیات نوعیه‌ای دارند که دارای ویژگیهای تخلف ناپذیری هستند ولی افراد خارجی ضمامی دارند که دخالتی در ماهیت آنها ندارد و طبعاً قابل تخلف و تغییر هم هست. حال اگر فردی را یافتیم که هیچ ضمیمه‌ای از ویژگیهای زمانی و مکانی و کیفی و کمی ندارد هرچه را در آن بیابیم برای اصل ماهیت و در نتیجه برای سایر افراد هم ثابت خواهد بود همچنین اگر خصوصیات عرضی هر فردی را حذف کنیم بگونه‌ای که فقط ذاتیات افراد ماهیت ثابت خواهد بود اما همین مسأله که ماهیت یک شیء را چگونه می‌شود شناخت، ذاتیات آن چگونه شناخته می‌شود، بحث بسیار عمیقی است. در منطق قدیم و نیز در منطق جدید بسیار مورد بحث است. غالباً تصریح کرده‌اند شناخت حقیقت یک شیء که اگر ناممکن نباشد بسیار مشکل است. افزون بر این، قاعده مزبور در جایی جاری است که طبیعتی باشد و ماهیت نوعیه و افراد حقیقی داشته باشد اما در امور اعتباری که ماهیت حقیقی و افراد حقیقی نباشد این قاعده جاری نیست. علم یک ماهیت حقیقی نیست تا فرد بالذاتی داشته باشد. علم مجموعه‌ای از مسائل مرتبط باهم است و این مسائل هیچوقت وحدت پیدا نمی‌کند پس آن قاعده که اگر ما فرد بالذاتی را شناختیم، ماهیتش را می‌شناسیم در اینجا جاری نیست. از سوی دیگر چه کسی گفته است که لازمه ماهیت علم فیزیک تحول است تا بگوییم طبیعت علم تحول دارد؟ و چه کسی گفته است که ماهیت علم فیزیک همان ماهیت معرفت دینی است؟ و تا چنین چیزی اثبات نشود تحول معرفت دینی اثبات نمی‌شود.

اگر کسی عکس آن را ادعا کند اولی است. علم یعنی کشف واقع، وقتی واقعیات

کشف شد، دیگر تحول ندارد.

آنچه منشأ شبهه شده این است که وقتی می‌گویند علم فیزیک یعنی مجموعه مسائلی که حول و حوش ماده مطرح می‌شود. ممکن است سؤالی بشود که هنوز جواب ندارد. اما این دیگر علم نیست این جهل است. علم آنجایی است که ما کشف کرده باشیم و ارزش هر علمی به آن چیزهایی است که ثابت و کشف شده نه آن چیزی که هنوز فرضیه است.

بنابراین دو اشکال اساسی را فراموش نکنیم: الف) این مسأله مخصوص به ماهیات حقیقی است که افراد بالذاتی داشته باشند و علوم این چنین نیستند بلکه دارای وحدت اعتباری هستند. ب) شناختن فرد بالذات کار آسانی نیست بلکه نزدیک به محال است. بنابراین اگر بخواهیم از شواهد تاریخی استفاده کنیم که هر علمی تحول‌پذیر است پس معرفت دینی هم به تحول علوم تحول می‌پذیرد نه به صورت استقرا صحیح است نه به عنوان کشف فرد بالذات؛ زیرا اصلاً علم فرد بالذات ندارد؛ چون ماهیت حقیقی نیست. ثانیاً شناختن فرد بالذات کار آسانی نیست.

## ۲- پارادوکس تأیید

دلیل دیگری که به آن استدلال کرده‌اند پارادوکس تأیید است. بسیاری از قضایا هست که به ظاهر با هم ارتباط ندارند، موضوع و محمولشان متفاوت است اما بر اساس این پارادوکس ارتباط پیدا می‌کند؛ مثلاً هر برگ سبز است. عکس نقیضش این می‌شود که هر چیز غیر سبز است غیر برگ است. هر قضیه‌ای با عکس نقیض خود متلازم است. در قضیه آمده که هر برگ سبز است و نقیض آن هر غیر برگ غیر سبز است. حال اگر قضیه‌ای را پیدا کردیم که یکی از اینها را تأیید کند، همین تأیید برای دیگری هم خواهد بود؛ مثلاً گل سرخ تأیید می‌کند که هر غیر سبزی غیر برگ است. پس بدین وسیله عکس نقیض آن هم تأیید می‌شود این مطلب را به صورت پارادوکس تأیید در منطق مطرح کرده‌اند. اما با این پارادوکس نمی‌توان اثبات کرد که

همه چیز با هم ارتباط دارند. مگر اینکه بگوییم این دلیل مستقلى نیست. بلکه خواسته‌اند با توجه به پارادوکس تأیید، امکان ارتباط بعضی چیزها را مطرح کنند؛ یعنی امکان ارتباط بین دو قضیه‌ای که موضوع و محمولشان باهم تفاوت دارند. اما مدعا این بود که همه چیز در حال تحول است و همه معارف انسانی با همه ارتباط دارند نه اینکه ممکن است بعضی با بعضی ارتباط داشته باشند و به هر حال بدیهی است که به استناد این پارادوکس نمی‌توان بین هر معرفتی با هر معرفت دیگر ارتباط برقرار کرد و حکم هر یک را به دیگری سرایت داد.

### ۳- قانون علیت

همچنین گفته‌اند از قانون علیت هم می‌توان ارتباط اشیا را اثبات کرد؛ مثلاً فکر می‌کنیم که سبز شدن برگ درخت با سرخ شدن گل باهم ارتباطی ندارند اما وقتی فهمیدیم علت هر دو تابیدن نور خورشید است از طریق علت با هم ارتباط می‌یابند پس همه اشیا با هم ارتباط دارند. این مطلب هم، دو اشکال دارد: اشکال اساسی اول اینکه باز این قضیه اثبات نمی‌کند که همه چیز با هم ارتباط دارد. آنجا که رابطه علیت و معلولیت بین دو شیء باشد، چنین رابطه‌ای ممکن است بینشان باشد اما در عالم، مگر همه چیز علت و معلول هم هستند. مدعا این است که همه چیز با همه چیز در ارتباط است پس دلیل اخص از مدعا است. و اشکال دوم اینکه ارتباط اشیا خارجی بمعنای ارتباط معرفتها بایکدیگر نیست پس از راه ارتباط معلومات نمی‌توان ارتباط علوم را اثبات کرد.

### ۴- هندسه معرفت

آخرین مطلبی که به صورتهای مختلف به آن تمسک جسته شده، مسأله هندسه معرفت است و اینکه معرفت دینی تابعی از علوم متغیر است. وقتی تغییری در جایی اتفاق بیفتد این تغییر به جاهای دیگر هم سرایت می‌کند. بدون شک در بسیاری از علوم تغییراتی حاصل می‌شود و این مجموعه‌های متحول جزئی از یک

مجموعه بزرگتر هستند. در آن مجموعه بزرگ معرفت‌های دینی هم واقع شده است. این دلیل بر دو مقدمه اساسی مبتنی است: یکی اینکه همه معلومات به هم مرتبط هستند و حکم یک کثیرالاضلاع را دارند. دیگر اینکه در بعضی از اینها تغییر وارد شده است پس این تغییر به همه سرایت می‌کند. اما از کجا می‌گوییم که معلومات انسانی در ذهن انسان با هم مرتبط می‌شوند و یک شکل هندسی پیدا می‌کنند. ممکن است بعضی از این مجموعه‌های علمی با هم ارتباط پیدا کنند؛ مثلاً فیزیک با شیمی ارتباط داشته باشد هر دو با بیوشیمی ارتباط داشته باشد اما وجود هندسه خاصی برای همه علوم احتیاج به دلیل خیلی قوی دارد و به این سادگی نمی‌توان آن را پذیرفت؛ مثلاً نماز صبح دو رکعت است و سعدی کتاب گلستان را نوشت هر دو در ذهن ما موجود است اما هیچ ربطی باهم ندارند. پس نقض‌های فراوانی وجود دارد که هر کسی در معلومات و یافته‌های خودش می‌بیند؛ مخصوصاً اگر این نکته را به آن اضافه کنیم که در بعضی از مقالات هم بر آن تأکید شده است که این ارتباط همیشه دو طرفه نیست بعضی علوم مصرف‌کننده اند و اینها هستند که همیشه تغییرشان تابع متغیرات دیگر است و ادعا شده که معرفت دینی از این قبیل است. هر تغییری در سایر علوم به وجود آید به معرفت دینی هم سرایت می‌کند؛ به عبارت دیگر معرفت دینی طفیلی است و بر این اساس باید گفت هیچ معرفتی در دین ثبات ندارد. با اضافه شدن این مطلب بر مطلب پیشین دلیل قویتری لازم است. اگر دلیل آن است که معرفت، شکل هندسی و جغرافیای خاصی دارد و هر چه وارد ذهن شود بر همه تأثیر می‌گذارد پس از این طرف هم باید تأثیر باشد در صورتی که تحول معرفت‌های دینی هیچ تأثیری در علوم تجربی ندارد.

### دیدگاه ما نسبت به تحول معرفت دینی

در رابطه با تحول معرفت دینی عقیده ما این است که بعضی از معرفت‌های دینی یا بهتر بگوییم بعضی از فهم‌های ما نسبت به حقایق دینی قابل تغییر است و آن در مواردی است که دلیل یقینی ندارد. گاهی شواهدی موجب به وجود آمدن ظنی

نسبت به چیزی می‌شود. آن شواهد ممکن است تغییر کند؛ ظن هم تغییر کند. آنچه معمولاً در فقه مطرح می‌شود مانند تغییر فتوا و... همه از قبیل همین تغییرات ظنی است؛ حتی بعضی‌ها در رابطه با فقه گفته‌اند که معرفت ظنی به احکام شرعیه است. به هر حال بعضی از این تغییرات ممکن است در اثر تغییرات علوم باشد که بسیار نادر است. پس اولاً تمام معرفتها قابل تغییر نیست بلکه بعضی از معرفتها قابل تغییر است در میان معرفتهای دینی هم آنچه دلیل یقینی ندارد قابل تغییر است ثانیاً تغییر در همین معرفتهای دینی ظنی همیشه تابع تغییر سایر علوم نیست بلکه دلایل دیگری دارد که از جمله آنها دست یافتن به دلیل معتبرتر است. این مطلب که بعضی از معرفتهای دینی از تغییرات فی الجمله اثر می‌پذیرد قابل قبول است اما تغییر کل علوم و تغییر یافتن کل معرفتهای دینی و اینکه این تغییرات هم تابع تغییرات علوم است، سه مدعاست که به هیچ وجه قابل اثبات نیست. یا راهی که برای رسیدن به آن معرفت بود، ایشان بهتر پیموده بود.